

حوادث سال هفتم هجرت

پیگ اسلام

## درس زمین مصر

سرزمین مصر نقطه پیدایش تمدنهای کهن ، و مرکز سلطنت «فراعنه» و محل قدرت قبطیان بود ، روزی که ستاره اسلام در «حجاز» درخشید ، قدرت و استقلال خود را از دست داده بود ، «مقوقس» از جانب قیصر روم استانداری مصر را در برابر پرداخت ۱۹ میلیون دینار در سال پذیرفته بود ،

«حاطب بن ابی بلتمه» مرد دلاور و سوارکار چابکی بود ، و در تاریخ اسلام حادثه معروفی دارد که در رویدادهای سال هشتم بطور مفصل گفته خواهد شد ، او یکی از آنشش نفریست که ماموریت یافتند نامه های تبلیغی پیامبر را بدست زمامداران بزرگ جهان آنروز برسانند ، پیامبر او را مأمور ساخت که نامه ویرابه «مقوقس» حکمران مصر برساند اینک متن نامه پیامبر :

بسم الله الرحمن الرحيم من محمد بن عبد الله الى المقوقس عظيم القبط:  
سلام على من اتبع الهدى اما بعد فاني ادعوك بدعاية الاسلام ؛ اسلم تسلم واسلم  
يوتك الله اجر ك مرتين ؛ فان توليت فانما عليك اثم القبط « ويا اهل الكتاب  
تعالوا الى كلمة سواء بيننا وبينكم ان لانعبد الا الله ولانشرك به شيئاً ولا يتخذ  
بعضنا بعضاً ارباباً من دون الله فان تولوا فقولوا اشهدوا بانا مسلمون» (۱)

بنام خداوند بخشنده مهربان : (نامه ایست) از محمد فرزند عبدالله به «مقوقس» بزرگ قبطیان ، درود بر پیر و انحق ، من ترا به آئین اسلام دعوت میکنم ، اسلام آور (تا از خشم خداوند) در آمان باشی اسلام آور ، تا خداوند بتو دو پاداش بدهد ، واگر از آئین اسلام روی گردانی ، گناه قبطیان نیز بر تو است

«ای اهل کتاب ما شمارا بیک اصل مشترک دعوت میکنیم : غیر خدا را نپرستیم ، کسی را نیاز او قرار ندهیم و نباید برخی از ما بعضی دیگر را بخدائی پذیرد (هر گاه ای محمد) آنان از آئین

(۱) سپهر حلبی ۳ ص ۲۸۰ ، درمنثور ۲ ص ۴۰ ، اعیان الشیعة ۲ ص ۱۴۲

حقوق سر بر تابند ، بگو گواه باشید که ما مسلمانیم ،

سفیر پیامبر اسلام رهسپار کشور «مصر» گردید ، و اطلاع یافت که فرمانروا دریکی از کاخهای بلند لب دریا در شهر «اسکندریه» بسر میبرد ، او با وسایل مخصوص آنروز وارد «اسکندریه» گردید ، و بازورق خود را بداخل کاخ «مقوقس» رسانید ، وی «حاطب» را بحضور خود پذیرفت ، و نامه را باز کرد ، و خواند ، و مقداری در مضامین نامه فکر کرد سپس سر خود را بلند نمود و به سفیر اسلام چنین گفت :

اگر راستی «محمد» پیامبر خدا است ، چرا در بارو مخالفان خود خواستند که اوراز زادگاه خود بیرون کنند و ناچار در «مدینه» مسکن گزیده است ، نفرین نمیفرستد تا آنها نابود شوند؟! سفیر فهمیده و توانای اسلام با چنین گفت : حضرت عیسی رسول خدا بود ، و شما نیز به رسالت او گواهی میدید ، موقعی که بنی اسرائیل نقشه قتل او را کشیدند ، چرا در باره آنها نفرین نکرد تا خدا آنها را نابود سازد ،؟! فرماندار که انتظار چنین پاسخ ندان شکن را نداشت ، در برابر منطق محکم سفیر بزانو درآمد و زبان به تحسین گشود و گفت : **احسنت انت حکیم جاء من عند حکیم** : آفرین بر تو ، مرد فهمیده هستی و از طرف شخص فهمیده و باکمالی پیام آورده ای .  
(اسد الغابه ۱ ص ۳۶۲)

سفیر از حسن استقبال استاندار مصر جرات پیدا کرد و زبان تبلیغ گشود ، و گفت : پیش از شما کسی (فرعون) در این کشور حکمرانی میکرد که مدتها بمردم خدائی میفر وخت ، خدا او را نابود ساخت تا ندگی وی برای شما مایه عبرت شود ولی شما باید کوشش کنید ، که زندگی شما برای دیگران مایه عبرت نباشد ، پیامبر ما مردم را بآئین پاک دعوت نمود ، قریش با او سر سخنانه پیکار کردند ، و ملت یهود با کینه توزی خاصی با او بمقابله برخاستند ، و نزدیکترین افراد بوی ملت نصاری است ، بجانم سوگند ، همانطوریکه «موسی بن عمران» نبوت حضرت مسیح را بمردم بشارت داده ، همانطور نیز حضرت عیسی میسر نبوت «محمد» (ص) میباشد

شمارا بآئین اسلام و کتاب آسمانی خود (قرآن) دعوت مینمائیم ، همانطور که شما اهل تورات را با نجیل دعوت نموده اید هر ملتی که دعوت پیامبر را بشنود باید از او پیروی نماید و من ندای این پیامبر را بسر زمین شمارا شنیدم ، شایسته است که شما و ملت مصر از آئین او پیروی نماید و من هرگز شمارا از اعتقاد بآئین مسیح باز نمیدارم بلکه بتو میگویم بدنبال آئین او بروید ، ولی بدانید ، صورت کامل آئین حضرت مسیح ، همان آئین اسلام است . (سیره حلبی ۳ ص ۲۸)

مذاکرات سفیر با حکمران مصر پایان رسید ، ولی «مقوقس» پاسخ قطعی به وی نداد «حاطب» باید مدتی توقف کند تا پاسخ نامه را گرفته و برای پیامبر اسلام ببرد ، روزی «مقوقس»

«حاطب» را خواست و با او در کاخ خود خلوت کرده و از بر نامه و آئین پیامبر سؤال کرد، سفیر در پاسخ وی چنین گفت: او به پرستش خدای یگانه دعوت میکند، امر میکند که مردم در شبانه روز پنج بار نماز بخوانند، و ماه رمضان روزه بگیرند، خانه خدا را زیارت کنند، و به پیمان خود پای بند باشند از خوردن مردار و خون خودداری نمایند... «حاطب» سخنان خود را با شرح حالات و خصوصیات زندگی پیامبر خاتمه داد. استنادار بوی چنین گفت: اینها نشانه نبوت او است، و من میدانستم که خاتم پیامبران هنوز ظهور نکرده است ولی تصور میکردم که او از سرزمین شام، که مرکز ظهور پیامبران بوده برانگیخته خواهد شد، نه از سرزمین «حجاز» ولی ای سفیر محمد! اینرا بدان و آگاه باش اگر من بآئین او ایمان بیاورم ملت «قبط» با من همراهی نمیکند امیدوارم که قدرت این پیامبر بر سرزمین مصر کشیده شود، و یاران او در کشور ما منزل نمایند و بر قدرتهای محلی و عقائد باطل پیروز آیند، و من از شما خواهشمندم که این مذاکرات را سری تلقی کنید، و کسی از قبطیان از این گفتگو آگاه نشود (سیره زینب دحلان ۳ ص ۷۳)

### موقوفس به پیامبر نامه مینویسد

حکمران مصر نویسنده عربی خود را خواست و دستور داد که نامه ای بشرح زیر به پیامبر اسلام بنویسد: نامه ایست بر محمد فرزند عبدالله از مقوقس بزرگ قبط، درود بر تو، من نامه ترا خواندم و از مقصد تو آگاه شدم و حقیقت دعوت ترا یافته ام، من میدانستم که پیامبری ظهور خواهد کرد ولی تصور مینمودم که از نقطه شام برانگیخته خواهد شد. من مقدم سفیر تو را گرامی شمردم.

سپس در نامه خود به هدایائی که برای پیامبر فرستاده، اشاره کرد و نامه با جمله «سلام بر تو» ختم نموده است (طبقات ابن سعد ۱ ص ۲۶۰)

احترامی که مقوقس در انشاء نامه بکار برده و نام «محمد» را بر نام خود مقدم داشته، و هدایای گرانبهای که فرستاده و احترام شایسته ای که از سفیر «محمد» بجا آورده بود همگی حاکی است، که مقوقس دعوت رسول خدا را در باطن پذیرفته بود، ولی علاقه به حکومت و ریاست او را از ظاهر باسلام و انقیاد عملی باز داشته است

«حاطب» زیر مراقبت دسته ای از ماموران «مقوقس» وارد سر زمین شام گردید، و ماموران استاندار را مرخص کرد، و خود با کاروانی رهسپار مدینه شد، نامه مقوقس را تسلیم پیامبر نمود و پیام او را رسانید، پیامبر فرمود: **اواز حکومت خود ترسیده و اسلام را نپذیرفته است ولی قدرت و ریاست او بزودی نابود خواهد گردید.**

### مغیره بن شعبه در دربار مصر

مغیره بن شعبه که یکی از سیاستمداران بزرگ عرب و بازیگران صحنه سیاست بود، و به عقل و درایت و پختگی اشتهار داشت باجمعی از قبيله «ثقیف» رهسپار دربار مصر شدند، بزرگ مصریان از آنها پرسید، چگونه به مصر وارد شدید، و مسیر شما بوسیله نیروهای اسلام اشغال شده است، وی گفت از طریق دریا آمده ایم، گفت: طائفه ثقیف با دعوت محمد چه کردند، پاسخ داد، کسی از ما آئین او را نپذیرفته، گفت، قوم محمد با او چگونه معامله نمودند، جواب داد، جوانان قریش دل به آئین او بسته اند، ولی پیران از دعوت او روی گردانند، گفت، میتوانی آئین او را بطور اجمال بیان کنی مغیره گفت، او ما را به پرستش خدای یگانه دعوت کرده و دستور میدهد که بهتر از قدرت و مقام منیعی که دارند خلع کنیم، دستور میدهد که نماز بخوانیم و زکاة دهیم، و به ارحام نیکی کنیم و به پیمان خویش وفادار باشیم، از ناو شراب و با پرهیزیم...

مقوقس سخن او را قطع کرد و گفت: مردم ثقیف بدانند که محمد پیامبر آسمانی است و برای هدایت همه مردم برانگیخته شده و اگر ندای دعوت او به سرزمین قبطیان و رومیان برسد، از او پیروی خواهند نمود، و حضرت مسیح دستور داده که از چنین پیامبری پیروی نمائیم، آنچه شما از برنامه و آئین او نقل کردید، بدون کم و زیاد بر نامه پیامبران گذشته است، و سر انجام قدرت بدست وی خواهد افتاد و کسی رایارای نزاع و نبرد با او نخواهد بود.

سخنان «مقوقس» واردین را ناراحت کرد، و با کمال بیشر می گفتند: اگر همه مردم آئین او را بپذیرند، ما هرگز نخواهیم پذیرفت ولی «مقوقس» برای اسکات آنها، سر بزیر افکند و گفت: این افکار، کاملاً کودکانه است. (حاشیه سیره حلبی، سیره زینی دحلان ص ۷۱).

در پایان یاد آور میشویم که «واقدی»: رفتح الشام ص ۲۳، متن نامه پیامبر را طوری دیگر نقل کرده است، و طرز انشاء نامه حاکی است که اساس صحیحی ندارد، زیرا در آن نامه پیامبر ویرانه تهدید بجننگ کرده و میگوید: «خداوند به من دستور تبلیغ داده، و اگر از راه تبلیغ دعوت مرا نپذیرفتید به من امر کرده که با کافران بجنم» در صورتی که امکانات مسلمانان آن روز اجازه نمیداده که با مکیان از در جننگ و نبرد وارد شوند، تا چه رسد، که به سرزمین مصر و نقطه دور افتاده لشکر کشی نمایند از این گذشته يك چنین سخن در نخستین دعوت با مقام بزرگ مرد جهان انسانیت که پیش از دیگران موقع شناس است، هرگز مناسب نیست علاوه بر همه اینها این سخن باروش پیامبر در جهادهای اسلامی سازگار نیست.